

دلایل روانشناختی امتناع نظام مشروطیت در سلطنت پهلوی
مجیدرضا رجیبی^۱ - حسین مفتخری^{۲*} - علیرضا مرادی^۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۸

چکیده:

یکی از مباحث مهم فلسفه نظری تاریخ و جامعه‌شناسی نقش انسان به معنای مجموع ویژگی‌های روحی و جسمی در در نظر گرفته شده است. نقش انسان در شناخت تاریخ و وقایع تاریخی بیش از نیمی از علت و علل وقایع تاریخی را شامل می‌شود. به همین دلیل شناخت تاریخ جوامع به‌خصوص ایران که همواره حول محور شخص پادشاه به‌عنوان قدرت مطلق و یا ظل... از باستانی‌ترین دوره‌های تاریخی تا دوره معاصر تداوم داشته است به کمک تحلیل روانشناختی دو پادشاه آخر می‌تواند پاسخی در خور به بسیاری از پرسش‌ها باشد. آشنایی با سنت، عقاید، باورهای دیرینه، تربیت، عقلانیت و در نهایت اراده در دستگاه روانشناسی «تحلیل رفتار متقابل» با نام پیش‌نویس زندگی، والد، کودک، بالغ به ما کمک می‌کند تا دلایل کنش و واکنش شخص مورد تحلیل را در ذیل این دستگاه مورد توجه قرار دهیم.

واژگان کلیدی: پیش‌نویس زندگی، کودک، والد، بالغ، سلطنت، حاکمیت، نخست وزیران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

JPIR-2012-1705

^۱ - دانشجوی دکتری تخصصی تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

^۲ - استاد تمام گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران: نویسنده مسئول

^۳ - استاد تمام گروه روانشناسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

مقدمه

این مقاله می‌کوشد تا با ارایه ویژگی‌های محمدرضاشاه به رغم گرایش او به مدرنیته و تعهد پذیرش الزامات مشروطیت یعنی سلطنت پادشاه و نقش مجلس در حکومت، به دلایل روان-شناختی عدم پذیرش و مقاومت او در برابر نظام مشروطیت بپردازد.

تاکنون پژوهش‌های روان‌شناسانه کمی در مورد شخصیت دو پادشاه متأخر ایران صورت گرفته است که می‌توان به معروف‌ترین آنها با عنوان کتاب **شکست شاهانه** (زونیس، ۱۳۷۰) اشاره کرد. به‌رغم برداشت عموم، از متد روان‌شناسانه مشخصی برای تحلیل شخصیت شاه استفاده نکرده است، در واقع این پژوهش همچون کتاب **نگاهی به شاه** (میلانی، ۱۳۹۱) توجه‌ای ویژه به شخصیت شاه از نگاه تاریخی دارد با این تفاوت که منابع و مستندات کتاب نگاهی به شاه بسیار غنی‌تر و مستندتر از کتاب شکست شاهانه است. گذشته از این دو کتاب، پژوهش‌های دیگر شامل مقالاتی است که به مناسبت‌های مختلف به تحریر در آمده و مهم-ترین آنها عبارتند از مقاله **روانشناسی شخصیت شاه** (فراهانی، ۱۳۸۴) است. این مقاله نیز به شکل مشخص در تشخیص شخصیت محمدرضاشاه از یک متد علمی روان‌شناسانه استفاده نکرده است. بلکه به شکل پراکنده خصوصیات و رفتار محمدرضاشاه را به شکل موردی به یک بیماری نسبت داده است. دومین مقاله قابل توجه که با رویکردی روان‌شناسانه به شخصیت محمد رضا شاه پرداخته است، **روانشناسی سیاسی شخصیت محمدرضا پهلوی** (طاهری، ۱۳۸۹) نام دارد که با متد کارن هورنای به بررسی شخصیت محمدرضاشاه می‌پردازد. این مقاله جدیدترین شکل پژوهش روان‌شناسانه است.

در نتیجه هیچ‌گونه پژوهشی با رویکرد روانشناسی «تحلیل رفتار متقابل» و نیز تحت عنوان امتناع نظام مشروطیت در سلطنت پهلوی شخصیت دو پادشاه متأخر را مورد توجه قرار نداده‌اند. در این مقاله دلایل ممانعت سلطنت پهلوی در برابر نظام مشروطیت مورد بررسی قرار می‌گیرد. ما شاهد کنش‌هایی هستیم که گاه برای شخص پادشاه بسیار دردآورد است اما به دلایلی که خود به آن واقف نیست از تکرار و اصرار انجام آن ناگذیر است. خلع مکرر وزیران کارآمد، ترک عشق و تحمل اضطراب مداوم، راه‌کارهای نامتناسب از جمله مواردیست که به نوع شخصیت در دستگاه روان‌شناسانه تحلیلی رفتار متقابل بستگی دارد.

در این مقاله ابتدا شرح مختصری از روانشناسی «تحلیل رفتار متقابل» ارائه خواهد شد در مرحله بعدی به تاریخ و سنت‌های تاریخی دولت و ملت در ایران خواهیم پرداخت. برای شناخت شرایط حاکم بر فضای زیست محمدرضاشاه اشاره‌ای خواهیم داشت به خواستگاه خانوادگی،

تربیت، باورها و سنت‌ها که در شخصیت آنها می‌تواند نقش مهمی ایفا کرده باشد؛ در انتها با ارایه نمونه‌هایی از رفتار آنها در تقابل با وقایع سیاسی، اجتماعی و شخصی به تحلیلی روان-شناسانه از وی دست خواهیم یافت.

چارچوب نظری

تحلیل رفتار متقابل

نظریه‌ای است در مورد شخصیت و روش منظمی برای روان‌درمانی به منظور رشد و تغییرات شخصی. این تعریفی است که بوسیله انجمن بین‌المللی تحلیل رفتار متقابل ارائه شده است. (ون و یان، ۱۳۹۶: ۲۲)

شناخت تحلیل رفتار متقابل مستلزم دانستن شش واژه است: واژه‌های "روان برونی"، "روان جدید"، "روان قدیمی" عنوان دستگاه‌های روانی تلقی می‌شوند که از لحاظ پدیده شناسی (اصالت عرضی) به صورت حالات من نشان داده می‌شوند: روان برونی (حالت من «تشخیص دهنده»، روان جدید (حالت من «داده پردازی شده») و روان قدیمی (حالت من «واپس رونده»). به زبان عامیانه این انواع حالات من را می‌توانیم به ترتیب «والد»، «بالغ» و «کودک» به نامیم. این سه اصل، اصطلاحات کلی «تحلیل ساختاری» شخصیت را تشکیل می‌دهند که به مرور در متن با آنها آشنا خواهیم شد.

دورنمای تاریخی (والد عرفی)

در تحلیل رفتار متقابل، شخصیت کامل انسانی از سه بخش (کودک، والد و بالغ) استفاده می‌کند و مشروط بر اینکه بالغ نقش حاکم بر فرد را بازی کند و در مواقع ضروری به دو شخصیت کودک و والد به نحو مقتضی مجال بروز بدهد. برای پی‌بردن به رفتار حالت من کودک در یک سوژه تاریخی که به گذشته باز می‌گردد، به دلیل عدم وجود اطلاعاتی درباره‌ی رفتار دوران کودکی وی می‌بایست به دنبال شباهت‌های رفتاری او در اسناد و خاطرات تاریخی بود و در مورد حالت والد نیز می‌توان تا حدودی با استفاده از اسناد تاریخی باقی مانده از والدین وی بهره برد و سرانجام در مورد حالت من بالغ به استناد اسناد مربوط به رفتار سیاسی - اجتماعی و خانوادگی او موضوع را پی‌گرفت.

در ابتدا برای شناخت تحلیل ساختاری شخصیت محمدرضا شاه و پی‌بردن به حاکمیت نوع تیپ شخصیتی مسلط بر رفتار وی، شناخت والدین او امری الزامی است، زیرا در ساختار شخصیت، بخش والد شامل رفتار، ایده‌ها و افکار الگوبرداری شده از والدین یا الگوهای قدرت است که بدون

هیچ دخل و تصرفی همه آنها جایی درون مغز ذخیره شده‌اند. در واقع، شخص در حالت من‌والد دکمه‌ی پخش مجدد ویدئویی ضبط شده از رفتار والدین یا هر عامل دیگری که قابلیت الگو برداری را دارد، است. آشنایی با والد محمدرضاشاه به ما کمک می‌کند که بدانیم آیا رفتار وی نوعی واکنش اجتماعی است که در ساختار جامعه‌ای شکل گرفته در تاریخ ۲۵۰۰ ساله سلطنتی همچون والد به همراه آموزش‌های پدری مقتدر بر او تحمیل شده و شخصیت او در نهایت این واکنش را بروز می‌دهد و یا اینکه بالغ او به حدی از توانایی رسیده است که می‌تواند والد را تحت کنترل خود درآورده و بهترین و واقع‌بین‌ترین تصمیمات را اتخاذ کند؟ به همین دلیل ضرورت دارد در ابتدا به شکل مختصری به دورنمای تاریخی ماهیت حاکمیت و ملت در ایران پرداخته شود تا از این طریق به شباهت‌ها، سازوکارها و چگونگی کنش و واکنش میان حاکمیت و ملت ایران در مقاطع مختلف تاریخ از دیرباز تا کنون پی‌ببریم. شباهت‌هایی که با گذر زمان به شکل توارثی رفتار اجتماعی سیاسی و خلیقات و منش پادشاهان را همچون والد که من به آن نام «والد عرفی» می‌دهم هدایت کرده است و در پایان به‌طور خاص شخصیت رضاشاه که به عنوان الگو و والد مسلط نقشی پررنگ‌تر از دیگر الگوهای رفتاری محمدرضاشاه دارد، مورد بررسی و واکاوی قرار می‌گیرد تا با ارائه، رفتار و خلیقات او نقش وی به عنوان والد در تحلیل ساختاری محمدرضاشاه معلوم شود.

دور نمای تاریخی ماهیت حاکمیت و ملت در ایران

جامعه‌ی ایران از ویژگی‌های مشخص اجتماعی، اقتصادی، فنی و نهادی برخوردار است که از ایران باستان تا مشروطیت کماکان با اختلافاتی جزئی بر یک محور بوده‌اند. این ویژگی‌ها ماهیت حکومت و مردم را در آن کاملاً با آنچه که در ممالک دیگر واقع شده است، متفاوت می‌سازد. به همین دلیل نظریات متعددی در باب چگونگی حکومت در ایران بیان می‌شود. این نظریات، عمدتاً از دیدگاه متفکران غربی نسبت به بلوکی که در شرق آنها قرار دارد و ایران جزئی از آن محسوب می‌شود، بیان شده‌است. اغلب متفکرین غربی بر این باورند که سازمان سیاسی آسیا براساس دو عامل طبیعی مشخص یعنی وجود دشت‌های وسیع و عدم اعتدال آب و هوایی تعیین می‌شود. براساس این نظریه جامعه آسیایی یک جامعه تقریباً ایستا و بدون تغییر است که قادر نیست به یک جامعه‌ی ایده‌آل تیپ هگلی و یا جامعه‌ی بی‌طبقه مارکسیستی دست یابد. جمله‌گی این نظریات به نوعی به حکومت مطلقه‌ی شرقی^۱ اشاره دارند.

^۱ - absolutism یا despotism حکومت مطلقه که به اشتباه استبدادی ترجمه شده است، دارای نوعی چارچوب قانونی است.

جدیدترین نظریه با نام حکومت arbitrary rule یا خودکامه شرقی از «محمد علی کاتوزیان» است. اینها در مجموع از نظریات مهمی هستند که در باب حکومت در ایران بیان شده‌اند.^۱ از آنجایی که سازوکارهای میان حکومت‌ها و مردم در پرتو اقتصاد، تحولات اجتماعی و زیست محیطی و جغرافیایی و آیین، فرهنگ و مذهب منجر به خصلت بارز نوعی از کنش و واکنش متقابل میان آنها است، از این رو بهترین و نزدیکترین نظریه‌ای که بتواند در این پژوهش و تحلیل رفتار متقابل شخص محمدرضا شاه یاری رساند، در این مقاله نظریه «حکومت خودکامه شرقی» اثر همایون کاتوزیان تشخیص داده شده است. زیرا این نظریه شیوه تولید و مناسبات اجتماعی متفاوتی را ارائه می‌دهد و پاسخگوی بسیاری از کنش و واکنش‌های اجتماعی حاکمیت و ملت در تاریخ ایران است.

طبق این نظریه، ویژگی‌های ایران و وجه تمایز آن با اروپا باعث شد که نوع مناسبات میان حکومت و مردم در ایران تفاوت‌های عمده‌ای با غرب داشته باشد.

نظام خودکامه یک نظام کوتاه مدت نامیده می‌شود که فاقد چارچوب حقوقی پابرجا است و قادر به استمرار بلند مدت و ایجاد جامعه‌ی مدنی نیست.^۲ (ابن خلدون، ۱۳۴۷) بر اساس این نظریه حاکمیت (پادشاه) برای ثبات و تحکیم حاکمیتش نیازمند ثروتی است که در دست توانگران است، زیرا که پادشاه به سلطنت رسیده اغلب جایگاه طبقاتی خاصی ندارد، بلکه او خود غاصبی است که تنها مشروعیتش قدرتش است و سرمایه از ابزار قدرت اوست.

در ایران باستان هیچگاه به برده‌داری به مفهوم آنچه که در یونان و روم با آن مواجه می‌شویم، بر نمی‌خوریم با دموکراسی به مفهوم کلاسیک آن یعنی حق رای شهروندان (متنفذین جدای از زنان و بردگان) و نیز دیکتاتوری (نه به معنای خودکامگی بلکه به معنای تمرکز قدرت سیاسی چه به زور یا خواست مردم) بر نمی‌خورد. (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۵۵)

جامعه تشکیل می‌شد از مردم که جملگی فرمانبردار یا رعیت قدرت حاکم هستند نه قانون و نه حتی یک هیأت حاکمه تا زمان مشروطیت وجود ندارد. اصطلاح فرمانبردار یا رعیت به همه افراد جامعه (خارج از تفاوت‌های بارز ثروت و منزلت اجتماعی) به جز پادشاه اطلاق می‌شد. (همان: ۵۶-۶۰)

این نوع حکومت در سده‌های شانزدهم و بیستم در اروپا پدید آمد ولی حکومت خودکامه فاقد قانون است. حکومت خودکامه همان arbitrary rule است. نک: (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۴۰۳)

^۱ - برای اطلاعات بیشتر رک. (یدالله موقن، ۱۳۸۲، ص ۱۸۱ - ۲۰۰)

^۲ - ذیل عنوان: در اینکه اصول شهرنشینی در سایه پدید آمدن دولتهاست و این اصول به سبب پیوستگی و پایداری دولتها رسوخ می‌یابد.

در جامعه‌ی ایرانی هیچگونه روابط حقوقی و تعهدات قراردادی پایداری بین طبقات مختلف حاکمیت و ملت وجود نداشت. اما وظایفی بود که پادشاه برای حفظ سلطنتش باید دائماً به انجام آنها مبادرت می‌کرد، این وظایف منوط به هیچ قانون و ضابطه‌ای نبود. ساختار اجتماعی سیار این امکان را به افراد جامعه می‌داد که از طبقه‌ای به طبقه‌ی دیگر نزول یا صعود کنند.^۱

جامعه‌ی ایران از یک ویژگی منحصر به فردی برخوردار بوده و هست، فقدان قانونمندی و چارچوب مشخص و انعطاف‌ناپذیر که دو سویه دارد: ناامنی اجتماعی و هرج و مرج، دیگری برابری همه مردم ایران نزد شاه.

با این ویژگی نباید در به کار بردن اصطلاحات علمی میان ایران و غرب از یک نگاه یورو سنتریک یا جهان شمول پیروی کنیم. حاکمیت و ملت در ایران به معنای ناسیون نیست بلکه دو واژه‌ای است که کاملاً در مقابل هم قرار دارد. حاکمیت به پادشاه و حقوق بگیران حکومتی که آنها را نوکران یا کارمندان حاکمیت نیز می‌گفتند اطلاق می‌شد و ملت به مردم اعم از گروه‌های مختلف نژادی، زبانی، حرفه‌ای، درآمدی و طبقاتی اطلاق می‌شد.

حاکمیت نماینده‌ی طبقه‌ای خاص نبود و ملت از همه طبقات تشکیل می‌شد و از آنجایی که طبقات بالای اجتماع نیز همه امتیازات خود را از حاکمیت یا پادشاه اخذ یا فسخ می‌کند، همواره می‌تواند به راحتی در مقابل حاکمیت قرار گیرد. در حالی که در یک نظام فئودالیت حاکمیت نماینده‌ی طبقه‌ی اشراف است در نتیجه همواره در کنار هم قرار گرفته‌اند. پادشاه قادر نیست زمینی را از مالک تصرف یا به او پیشکش کند. اما حافظ منافع مالک است و مالک نیز برای ثبات و حفظ امنیت مدافع پادشاه؛ در نتیجه در ایران ملک و مالک و حتی سرمایه‌تجار نیز از امنیت برخوردار نبودند و هر آن می‌توانست مورد تصرف شاه قرار گیرد. (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۶۲) با این وجود باید توجه داشته باشیم که حکومت خودکامه به معنی عدم توسعه اجتماعی-اقتصادی ایران نیست بلکه ما در تاریخ ایران شاهد دگرگونی در همه‌ی عرصه‌ها از جمله حاکمیت‌ها، خاندان‌ها، مذاهب، زبان‌ها، هنر، ادبیات، دانش، تکنولوژی و غیره نیز بوده‌ایم.

عصر قاجار و جامعه در حال تغییر یا بارگذاری بالغانه ملت

مشروطیت اولین انقلابی بود که از سوی ملت متشکل از همه اقشار شهری آغاز شد. (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۷۱) می‌توان ریشه‌های مشروطه را به سده نوزدهم به خصوص با نفوذ

^۱ - در تاریخ ایران می‌توان شاهد ارتقاء اجتماعی افراد از طبقات پایین اجتماع به طبقات بالای اجتماع بود افرادی مثل قائم مقام فراهانی، امیر کبیر، رضاشاه و....

تدریجی غرب در کشور پیوند زد. این نفوذ منجر به گسست ارتباط ضعیف دربار قاجار با ملت شد. دیری نپایید که میان بازار و مسجد پیوند برقرار شد. آشنایی منورالفکرهای ایرانی با غرب آنها را با شیوه حکومت‌داری نوین و ضعف حاکمیت خودکامه آشنا کرد. نفوذ روس و انگلیس و شکست‌های پیاپی ایران و معاهدات گلستان و ترکمنچای، واگذاری هرات و... مردم را برای انقلاب آماده ساخت. (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۷۶) این اولین باری بود که ملت به شکل دموکراتیک در مقابل حاکمیت قرار گرفت تا به مناسبات کهن میان حاکمیت و ملت بهبودی ببخشد، اهداف انقلاب تغییر ماهیت خودکامگی نظام به یک نظام قانون‌مند بود. قانونی که در برابر خودکامگی و امیال شخصی شاه می‌ایستاد.

رضاخان وارث پادشاهی؛ توارثی والدانه

رضاخان مؤسس سلطنت پهلوی، وارث سلسله پادشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران همچون دیگر مؤسسین سلسله‌ی پادشاهی فاقد ریشه و تبار پادشاهی و یا طبقه‌ی اجتماعی که به حمایت از آنها به پادشاهی رسیده باشد، محسوب می‌شد. تنها عامل مهم برای رسیدن او به پادشاهی، اقتداری بود که در ارتش قزاق‌ها از خود نشان داده بود. او به کمک نیروهای خارجی مستقر در ایران (روس و انگلیس) و تأیید طبقه‌ی محافظه‌کار سرمایه‌دار و روشنفکران مشروطه‌خواه که به امید ایجاد دموکراسی و بلوغ اجتماعی بودند، به پادشاهی رسید. اقدامات او همچون مناسبات اجتماعی حاکمیت و ملت مرسوم از دیرباز در ایران صورت گرفت. در واقع او نیز وارث والدان خود بود.

در اواخر سال ۱۳۰۲ از سراسر کشور در ستایش جمهوری تظاهرات و جلسات برپا شد و اعلامیه‌ها توزیع شد. رضاخان نیز خواهان تغییر مشروطیت به جمهوری بود اما این درخواست توسط علاقه‌مندان به مشروطیت به ثمر نرسید. آنها بر این باور بودند که این اقدام مقدمه‌ی سلطنت استبدادی و لغو قانون اساسی است. (دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۳۴۶)

رضاخان از فروردین سال ۱۳۰۳ - آبان ماه ۱۳۰۴ که بار دیگر به سمت نخست‌وزیری منصوب شد، او برای کسب قدرت کمال احتیاط را به‌جا می‌آورد به‌خصوص در امور مذهبی احتیاط لازم را رعایت می‌کرد. (مکی، ۱۳۶۳: ۱۶۷)

سلطنت رضاخان را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: دوره اول از ۱۳۰۴ - ۱۳۱۲ و دوره دوم از ۱۳۱۲ - ۱۳۲۰. حکومت (کابینه و مجلس) در دوره‌ی اول رضاشاه از یک مشروطیت نیم‌بند ولی کارآمد به یک نظام استبدادی مطلق در دوره‌ی دوم تبدیل شد. از آن پس نمایندگان مجلس به نمایندگان فرمایشی علی‌حضرت تبدیل شدند. نمایندگان کاری به جز تصویب اعتبار-

نامه نامزدهای حاکمیت نداشتند و مجلس مبدل به دفتر ثبت و تأیید تصمیمات سلطنت گردید. (پیردیگار، هورکاد، ریشار، ۱۳۷۷: ۹۰)

در دوره‌ی دوم سلطنت او، نمایندگان منتقد رژیم به حداقل رسیدند که در مدت کوتاهی جملگی آنها نیز حذف، طرد و یا کشته شدند. از این زمان به بعد، هرگونه استقلال فکری در نظام رضاشاهی از میان رفت، چند صد قتل سیاسی به دستور حاکمیت انجام شد. مجلس به شکل فرمایشی، تنها مهر تأییدی بود بر دستورات رضاشاه، او که در ابتدای سلطنتش در سال ۱۳۰۵ ثروت را نکوهش کرده بود، در انتهای سلطنتش یکی از ثروتمندترین افراد در ایران بود. کشتار تعدادی تن از روشنفکران و حاکمیت مردانی که در رسیدن او به پادشاهی نقش مهمی داشتند تماماً به دلیل بی‌اعتمادی به غیر بود. این بی‌اعتمادی و سواس گونه را می‌توان بیماری پارانوئید تلقی کرد از دیگر خصوصیات بارز رضاشاه، تصرف املاک و ثبت آن به نام خود بود. او مشروعیت سلطنتی خود را که ابر بود و ریشه‌ای نداشت از قاجار به ایران باستان متصل کرد.

رضاخان میرپنج شخصیتی با هوش، سخت‌کوش، صریح، و بی‌رحم بود که از حافظه‌ای بسیار قوی برخوردار بود و اعتماد به نفس سرشاری داشت. او فاقد تحصیلات آکادمیک و یا حتی ابتدایی بود اما از تجربه‌ی کافی در سازماندهی و رهبری نظامی برخوردار بود. او یک وطن پرست واقعی و به شدت بی‌رحم بود و از هر شیوه‌ای برای تحقق اهدافش سود می‌جست. او از یک سو، به شدت تندخو بود و صراحت لهجه داشت به گونه‌ای که بی‌مهابا و بدون هیچ ترسی اعمال نظر می‌کرد و از سوی دیگر، می‌توانست باورها، نقشه‌ها و حتی کینه‌های خود را به گونه‌ای پنهان کند که در مواقع بروز اطرافیان‌ش به شدت غافل‌گیر شوند. او هیچ تعهدی نسبت به آزادی یا مذهب نداشت اما در ابتدای امر برای رسیدن به قدرت تقریباً به همه باورنده بود که یک فرد مذهبی و آزاد اندیش است. همه‌ی کوشش و هدف رضاشاه ارتقاء و خودکفایی ایران بود اما با تحقق سلطنت مطلقه و تحت امر او به شیوه پدر سالارانه.

در واقع رضاشاه حلقه‌ی اتصال میان والد عرفی (سلطنت ۲۵۰۰ ساله) و والد موروثی به فرزندش محمدرضاشاه بود.

محمدرضا پهلوی از تولد تا پادشاهی

محمدرضا پهلوی در تاریخ ۱۴ آبان ۱۲۹۸ در یکی از محلات قدیمی تهران به دنیا آمد. از پدری ارتشی و مقتدر که برای فرزند نورسیده‌اش برنامه‌های از پیش تعیین شده‌ی بسیاری در ذهن داشت. سالهای کودکی محمدرضا با مادر و خواهران و برادر کوچکش در منزل ساده

و عاری از تشریفات سلطنتی گذشت.

تنها خاطره محمدرضا از تهران تا قبل از شش سالگی اش کوه‌های بلند و زیبای اطراف تهران است که برفراز آسمان کشیده شده بود و با توصیف این کوهها به چهره پدرش در قیافه مردانه و قامت بلند مردی که به پادشاهی منصوب شد تا دشواری‌های کوه مانند کشورش را برطرف کند، اصولی را بر زندگی‌اش وارد کرد که پیش‌نویس زندگی را بر اساس آن ترتیب داد. محمدرضا در اولین مکتوب خود با نام مأموریت برای وطنم می‌گوید که در نوجوانی تنها آرزویش «خردمندانه سلطنت کردن بر مردم» بوده است. (پهلوی، ۱۳۴۷: ۱۰۴) او حتی بازی‌های دوران کودکی را به نشانه آمادگی برای پادشاهی خردمندانه و مقتدرانه بر مردم تعبیر می‌کند. او از بازی‌های دوران کودکی خود به کشف و اختراع سد تولید الکتریسیته و ابداع چوگان با دوچرخه یاد می‌کند. اشاره به این موضوع دارد که از کودکی او در نقش یک پادشاه خردمند پیش‌نویس زندگی خود را تدوین کرده است، با این ضمیمه که او پادشاهی است خود محور، که به تنهایی کشف می‌کند و می‌سازد پادشاهی خردمند که محبوب و مورد ستایش مردمش است. (مهدوی، ۱۳۷۱: ۳۰) این خاطرات به‌خوبی حکایت از تعیین پیش‌نویس زندگی محمد رضاشاه دارد. «پیش‌نویس زندگی» یعنی طرحی از زندگی که فرد در زمان کودکی آن را پیش‌نویس کرده است، طرحی که توسط والدین تقویت و با اتفاق‌ها و حوادث بعدی توجیه می‌شود و بیشترین میزان نمود آن در انتخاب‌های مهمی است که در زندگی تحت فشار بر کودک وارد می‌شود. این پیش‌نویس‌ها در سه حالت خودآگاه «کودک»، «والد»، «بالغ» به شکل رفتارهای پیچیده قابل فهم است.

سلطنت تا کودتا: (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲)

صبح روز ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ محمدرضا در مجلس شورای ملی سوگندنامه خود را قرائت کرد.

محمدرضاشاه در بسیاری موارد سیاست‌های پدر را در سلطنت پیگیری می‌کرد. تنها در یک مورد همواره از کودکی با پدر در تضاد بود و آن چیزی نبود جز مذهب. مذهب برای محمدرضا شاه نیاز و باوری بود که هویت او را می‌ساخت، حمایت نیروی مافوق بشری بر اعتماد به نفس او می‌افزود. منتخب خداوند یا فره ایزدی همان که از دیرباز در ایران باستان پادشاه را مشروعیت می‌بخشید، اما این اندیشه باستانی که به نوعی یک اندیشه سیاسی ایران‌شهری محسوب می‌شود. در محمدرضاشاه به یک باور بیرونی یعنی در شخص شاه، تجسم می‌یافت. در نتیجه شاه در تأیید این ویژگی یعنی منتخب یا نذر کرده بودن با روحانیت به جز روحانیت رادیکال،

بسیار همدلانه برخورد می‌کرد. جدای از نیازش به روحانیت که به باور اعتقادی او باز می‌گشت در منطق سیاسی او معتقد بود که اتحاد با روحانیت می‌تواند سد محکمی در مقابل خطر کمونیسم باشد. (میلانی، ۱۳۹۱: ۱۱۳)

نخست وزیران (تهدید پیش‌نویس)

در دهه اول سلطنت محمدرضاشاه یکی از مهمترین چالش‌های او نخست وزیران قدرتمندی بودند که وی را نگران از دست دادن قدرت و سلطنت مطلق می‌کردند، تا جایی که در مواقع لزوم منافع ملی نادیده گرفته می‌شد. بعد از نخست وزیر فروری که نقش پررنگی در انتقال سلطنت از رضاشاه به محمدرضاشاه داشت، نخست وزیران همواره مورد تأیید دول اشغالگر شوروی و انگلیس قرار می‌گرفتند.

قوام السلطنه یکی از سیاستمداران و نخست وزیران پر قدرتی بود که گرایش ضد خود-کامگی داشت و معتقد بود که شاه باید رویه یک پادشاه مشروطه را در پیش گیرد. محمدرضا شاه به شدت از قوام متنفر بود این تنفر به دلایل شخصی بود. یکی از آن دلایل غرور و قدرتی بود که قوام در کنار شاه از خود نشان می‌داد؛ سیاستمدار کارکشته و قدیمی در کنار شاه هم-چون پدری بود که می‌بایست از او آموخت تا یک نخست وزیر برای یک پادشاهی مقتدر و مستبد. رفتار قوام برای محمدرضاشاه در حکم تحقیر و نشانه‌ای برای براندازی سلطنت او به حساب می‌آمد، (میلانی، ۱۳۹۱: ۱۱۷)

این علائم کافی بود که قوام خصمی برای شاه محسوب شود، در نتیجه برای نخست وزیری مناسب تشخیص داده نمی‌شد. بدین شکل دیده می‌شود که گاه انگیزه‌های شخصی شاه بر صلاح و منافع مملکت ارجحیت پیدا می‌کند. این انگیزه‌ها در واقع همان پیش‌نویس زندگی اوست که به هدف مهم و نهایی او تبدیل می‌شود

محمد مصدق

شاه در ابتدا با نخست وزیر مصدق موافق و بلکه مشتاق نیز بوده است زیرا به ظن او شاید مصدق تنها قدرتی بود که می‌تواند در مقابل قوام قرار بگیرد و جایگزین او شده و شرایط را بهبود ببخشد. حتی برای رضایت، شروط او را پذیرفته و برای محکم کاری به شوروی هم پیام می‌دهد. در سال ۱۹۵۰ جنبش ملی کردن نفت که در آن زمان رهبری‌اش بیش از هر کس در شخصیت دکتر محمد مصدق متجلی می‌شد، مهمترین جریان سیاسی ایران بود. (همان: ۱۶۷) این دوران، دوران طوفانی و پرتلاطمی برای شاه جوان محسوب می‌شد. دورانی که او را به افسردگی فلج

کننده‌ای دچار کرده بود به گفته ثریا اسفندیاری در این دوران که شاه روزهای سختی را می‌گذراند. به شدت بدبین شده بود به‌گونه‌ای که یقین داشت تلفن‌های دربار و دفتر کارش به دستور مصدق تحت شنودند. در مهمانی‌های شبانه دربار یا شرکت نمی‌کرد یا اگر هم شرکت می‌کرد کمتر خشنود بود. از بازی‌های مورد علاقه ثریا هم لذتی نمی‌برد و اغلب به بهانه‌ای از مشارکت طفره می‌رفت. درست در همین زمان سفارت انگلیس در گزارشی هشدار داد که "شاه در آستانه ریزش عصبی کامل به نظر می‌آید." (اسفندیاری بختیاری، ۱۳۹۳: ۸۳، ۸۲)

تحولات و برخوردهایی که بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ رخ داد مواضع مصدق را در مقاطع مهم نشان داده است. به گمان او نقش شاه به عنوان فرمانده کل قوا - آن‌چنان که در قانون اساسی آمده بود - صرفاً نمادین است و لاغیر.^۱ (راوندی، ۱۳۵۷: ۱۵۳ و ۱۵۸)

شاه در مقابل به تأسی از پدرش گمان می‌کرد که نه تنها ارتش پایگاه قدرت اوست، بلکه مراد قانون اساسی از اینکه پادشاه فرمانده کل قوا است؛ این است که او باید در همه مسائل ارتش نظارت و دخالت کند. حتی پس از وقایع سی تیر و تسلیم شدن شاه در برابر خواست مصدق برای عهده‌دار شدن وزارت جنگ شاه می‌کوشید با استفاده از روابط خصوصی و همان شبکه مخفی افسران ارتش که در سال‌های بعد از جنگ قدرت گرفته بود، کماکان زمام امور ارتش را در دست خود نگه دارد.

شاه در اواخر سال ۱۳۳۰ در دیداری با سفیر آمریکا چنان مضطرب بود که بارها به سفیر با لحنی از استیصال می‌گفت: چه کاری از دست من برمی‌آید؛ من بسیار ناتوانم. اظهار می‌داشت که سیاست‌های مصدق مملکت را به ویرانی و ورشکستگی خواهد کشاند. با این وجود می‌افزود که با این حال در شرایط فعلی با چه عنوانی می‌توانم اوضاع را عوض کنم؟ مگر می‌شود در چنین حال و هوایی تحت عنوان بهبود بودجه اوضاع را تغییر دهم؟

مطابق اسناد افشا شده از سازمان سیا در سال ۱۳۷۹ش طرح کودتا علیه مصدق توسط سیا و با کمک برخی کمک‌های سرویس اطلاعات مخفی انگلستان صورت گرفت. در این طرح قرار بر آن بود که فضل‌الله زاهدی به عنوان نامزد نخست وزیری انتخاب شود. قبول

^۱ - بعد از تحکیم پایه‌های مشروطیت در سال ۱۲۸۵ش، تدوین متمم قانون اساسی در دستور کار مشروطه‌خواهان قرار گرفت، از این‌رو متمم قانون اساسی در ۱۰۷ ماده نوشته شد و اصول ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۸۸، ۱۰۴ الی ۱۰۷، به حدود اختیارات قشون و مناسبات آن با شاه، دولت و مجلس اختصاص یافت. ذیل حقوق سلطنت ایران و بر طبق اصل ۴۷، اعطای درجات نظامی با مراعات قانون به شاه تعلق گرفت. همچنین طبق اصول ۵۰ و ۵۱، فرماندهی کل قشون و اعلان جنگ و عقد صلح از اختیارات پادشاه بود. اصل ۸۸ هدف از این قانون محدود کردن قدرت سلطنت بود. (راوندی، ۱۳۵۷: صص ۱۵۳-۱۵۸)

این طرح توسط شاه با فشارهای مداوم سازمان سیا بر او مدت سه هفته به طول انجامید تا اینکه بالاخره شاه از کودتا حمایت کرد و زاهدی را پذیرفت. وقتی کودتا در مرحله اول با شکست مواجه شد، اغلب مشارکت‌کنندگان ایرانی عقب‌نشینی کردند و شاه نیز از روی ترس و ناامیدی به بغداد گریخت. (اسرار محرمانه CIA، ۱۳۷۹: ۱۸)

اسناد افشا شده توسط سیا کاملاً نشان می‌دهد که شاه نه تنها در جریان کودتای علیه مصدق بود بلکه هر چند با نگرانی و به سختی پذیرفت اما کاملاً آگاهانه از این اقدام به کودتا تن داد. (همان ۲۰-۳۵) برای ما انگیزه شاه برای حضور در این توطئه و یا درستی و نادرستی این اقدام نیست که از اهمیت برخوردار است، بلکه مهم آن است که بدانیم شاه چگونه با این جریان برخورد می‌کند. آیا دلایلی برای انجام این کار می‌آورد و در تأیید آن می‌کوشد؟ یا آنکه به کل آن را ندیده گرفته از آن می‌گذرد؟ به نظر می‌آید که شاه راه سوم را در پیش می‌گیرد، او به شکل خیلی جدی ماهیت واقعه را قلب کرده سپس با آن زیست می‌کند به فراموشی نمی‌سپارد بلکه ماهیت تغییر یافته آن را می‌پذیرد و با آن به محاکمه مصدق می‌رود، او را محکوم می‌کند مقصر می‌داند و خائن به مملکت.

نقش مصدق در زندگی سیاسی و روانی شاه چه در دوران نخست‌وزیری مصدق، چه پس از آن نقش غیر قابل‌انکاری است. دوران افسردگی عمده شاه و نیز مکانیسم فرار و شانه خالی کردن در دوران حضور مصدق ساختار روانی شاه را دربر می‌گیرد و سالهای پس از مصدق خودشیفتگی و سرمستی گذر از مصدق که به سان مانعی برای تحقق پیش‌نویس زندگی وی است، بر حالات نفسانی شاه سایه می‌افکند ولی ترس عمیقی که در نهاد او مانده است همیشگی است و یکی از دلایل افول شخصیتی و سقوط حکومت وی محسوب می‌شود.

تأثیری که مصدق بر محمدرضاشاه گذاشت چنان عمیق بود که تا سالهای سال بخش مهمی از مکتوبات شاه به مصدق و آنچه بر او گذشت اختصاص یافت.^۱ براندازی مصدق شرایط جدید برای محمدرضاشاه به همراه داشت. به طوری که کاراکتر او کاملاً تغییر یافت. اینک او همچون یک پدر سالار واقعی والد خود را به نمایش می‌گذارد، زیرا پیش‌نویس زندگی او در این مقطع تحقق می‌یابد.

پس از کودتا بازداشت‌های گسترده‌ای انجام گرفت و تسویه حساب‌های بسیاری بدون

^۱ - بخش عمده اظهارات او در مکتوباتش پس از انقلاب به مصدق و جریان ملی شدن نفت و اثبات حقانیت خویش ربط دارد. کتابهای همچون «پاسخ به تاریخ»، «ماموریتی برای وطنم».

محاکمه اعمال شد. اقتدار او با بازگشت به رفتار والدانه به شکل ترس و حذف خودنمایی کرد.

نخست وزیران پس از کودتا

زاهدی اولین نخست وزیر بود که پس از کودتا روی کار آمد. او افسری توانا و سیاستمداری محافظه کار بود و به قول کاتوزیان "متحدی خوب اما نوکری بد بود." (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ۲۳۸). با حضور زاهدی موضوع سلطنت و قدرت همچنان بر یک پاشنه می چرخید به نقل از اردشیر زاهدی «پدرم می گفت علیحضرت باید سطنت کنند و حاکمیتها مسئولیت داشته باشند... اگر شما (علیحضرت) طرف مذاکره مستقیم با خارجیها باشید و یکبار، دوبار حرفشان را گوش کنید آنها عادت می کنند که هر چه می خواهند از شما بخواهند روزی پیش می آید که خارجیها چیزی می خواهند و شما نمی توانید زیر بار بروید، آن وقت اینها علیه شما دست به کار می شوند در صورتی که اگر حاکمیتها مسئولیت داشته باشند، حاکمیتی می رود، حاکمیتی می آید و مقام سلطنت از تعرض مصون می ماند». (زاهدی، ۱۳۹۴: ۲۵۸) پس از مدتی همه هم محمدرضاشاه به برکناری زاهدی معطوف شد. او با تشکیل هیأتی از معتمدان، از جمله علی امینی و اسدالله علم، آنها را موظف نمود که زمینه رفتن زاهدی را در مجلس و مطبوعات فراهم آورند. شاه نیز می کوشید سفرای آمریکا و انگلیس را به عزل زاهدی متقاعد سازد. بالاخره شاه در سال ۱۳۳۴ زاهدی را به بهانه معالجه بیماری به سوئیس فرستاد و به شکل محترمانه‌ای او را از نخست وزیری عزل کرد. زاهدی در پای پلکان هواپیمایی که قرار بود او را به سوئیس ببرد به چند تن از دوستانش گفت: «بی چاره مصدق حق داشت». (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۴۰)

در ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۹ نخست وزیری اقبال، شخصیتی کاملاً مطلوب برای یک سلطنت مطلق بود، فرمانبرداری مطیع که اوامر پادشاه را به رعیت (تکیه کلام اقبال) اعمال می کرد. به کمک او و فرمان شاه یک نظام شبه دموکراسی لیبرال در ایران تحقق یافت. نخست وزیری اقبال پس از چهار سال با اولین بحران ایجاد شده در کشور به ناچار قربانی شد و نخست وزیری دیگر جای او را گرفت.

با افزایش درآمد و ثبات سیاسی در پناه امنیتی شدن کشور با تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در سال ۱۳۳۶ اینک شاه می توانست به عنوان یک پادشاه مقتدر سلطنت کند. با ایجاد شرایط جدید تغییرات مهمی در سلوک محمدرضاشاه مشاهده شد. حکایت از بلوغ روز افزون او داشت. یکی از این نشانه‌ها قطع رابطه شاه با معلم و منشی مخصوص سابقش

ارنست پرون بود. (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۷۵، ۲۴۳)

آمریکایی‌ها در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ طی تحلیل روانشناسانه‌ای که از شاه داشتند، او را فردی وابسته و فاقد اعتماد به نفس معرفی می‌کردند و می‌گفتند: «شاه به خود اطمینان ندارد» و «در هر مسأله‌ای از ما مشاوره می‌طلبد». (میلانی، ۱۳۹۱: ۲۷۶) با گذشت زمان و پس از کودتا، نظر آنها تغییر یافت؛ از سال ۱۳۳۶ به بعد گزارشات حکایت از استقلال شاه داشت. به گفته آمریکایی‌ها شاه دیگر محتاج مشاوره مداوم با ما نیست و به خود اطمینان پیدا کرده است. این اطمینان ناشی از باور شاه مبنی بر بازگشت دوباره او به وطن به درخواست مردم بود. این اعتماد به نفس رفته رفته او را به این باور رساند که شخصیت و رهبری بین‌المللی دارد و به ایران بسنده نباید کند. دیپلمات‌های غربی این توهم قدرت را در شاه از زمانی می‌دانند که بحران کانال سوئز مهمترین بحران بین‌المللی در سال ۱۳۳۵ پس از بحران نهضت ملی نفت توسط مصدق اتفاق افتاد. (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۰۹، ۱۱۰)

این بحران از مصر و توسط جمال عبدالناصر در مقابل آمریکا، اسرائیل، فرانسه به وجود آمد. در آن زمان شاه ریاست کنفرانس متشکل از چهار کشور مسلمان را در تهران به عهده داشت. برای ایران این فرصتی بود که به عنوان یک کشور مهم در یک بحران بین‌المللی ایفای نقش کند. از این به بعد گویی باور و اعتماد به نفسی در محمدرضاشاه شکل گرفت که با گذشت زمان بر آن افزوده شد. با این وجود هرگاه شرایط ناخواسته و بحران‌های پیاپی برای سلطنت او بوجود می‌آمد بار دیگر سلوک او تغییر یافته، ضعف و افسردگی در شخصیت شاه آشکار می‌شد. به گمان شاه مهمترین خطری که ایران و رژیمش را تهدید می‌کرد خطر حمله خارجی بود. آمریکایی‌ها در مقابل گمان داشتند که خطر اصلی اوضاع نابسامان داخلی کشور است. آلن دالاس رئیس سازمان سیا به شورای امنیت ملی آمریکا گزارشی را از وضع ایران ارایه کرد. که نشان می‌داد سیا نسبت به آینده رژیم شاه سخت بدبین است.

سفارت آمریکا و انگلیس از همه امکانات خود بهره گرفتند تا تصویری واقعی از فعالیت‌های ابعاد اقتصادی خاندان سلطنتی ترسیم کنند. استنتاج نهایی این کمیته مشترک آمریکا و انگلیس از ابعاد اموال شاه در سال ۱۹۵۸م (۱۳۳۷ش) این بود که او چیزی در حدود ۱۵۷ میلیون دلار ثروت دارد. این رقم صرفاً به اموال شاه در داخل ایران مربوط می‌شد و ثروت او در خارج و در حساب‌های بانکی به نقل از بانکداری که به سمیعی خبر داده بود چنین است: "پادشاه شما حدود ۱۲۵ میلیون دلار در حساب‌های مختلف موجودی دارد". (میلانی، ۱۳۹۱: ۲۹۴-۲۹۷) انباشت سرمایه چنان‌که در بحث وارث عرفی اشاره کردیم نوعی دیگری از حس ایمنی ناشی

از رفتار والدانه بود در حالی که او می‌توانست به کمک تعادل در من بالغ به انتقال سازو کارهای جدید برای ایجاد حس ایمنی در قوانین ایجاد شده در نظام مشروطیت مبادرت ورزد. اما عدم تعادل در من بالغ، او را به رفتار والدانه سوق می‌داد.

انقلاب سفید حاکمیت امینی (تهدید پدر خانواده)

در تمامی مدتی که پیش‌نویس شاه محقق شده بود، شاه سلوکی از نوع الگوی «پدر خانواده» را از خود بروز می‌داد. در الگویی پیش پا افتاده که به پیش‌نویس زندگی او باز می‌گشت. او همچون پدری بود مقتدر و دلسوز برای ملتی که می‌بایست در نقش فرزندان خوب و مطیع اوامر پدر را اجرا کنند تا تمدن بزرگ ایران را از سر نو تحقق یابد.

دهه چهل آغاز بحرانی جدی برای شاه بود با روی کار آمدن ریاست جمهوری جان، اف، کندی در آمریکا سیاست‌های جدیدی به ایران تحمیل شد. کندی معتقد بود که آمریکا باید سیاستش را در کشورهای جهان سوم تغییر دهد و نگاه دیکتاتور منشانه‌اش را نسبت به کشور-های جهان سوم اصلاح کند. (میلانی، ۱۳۹۱: ۲۹۷)

نگرانی آمریکا و انگلیس پس از کودتای قاسم در عراق در سال ۱۳۳۷ و براندازی پادشاه عراق و کودتای نظامی در ترکیه در سال ۱۹۶۰ منجر به تغییر در سیاست دول دست‌نشانده در خاورمیانه شد. شرایط اجتماعی ایران در پی سیاست‌های دربار به شدت نگران‌کننده بود و این نهب را به آن دو کشور می‌زد که باید تغییراتی در شیوه نظام داده شود.

کندی مصرّ به اصلاحات در حاکمیت ایران بود. شاه برای رفع نگرانی آمریکا دست به صدور فرمان در باب منع فعالیت‌های اقتصادی خاندان سلطنتی و تصویب قانون «از کجا آورده‌ای» و لایحه «اصلاحات ارضی» زد و به اعتقاد کندی این اصلاحات به دست حاکمیتی منتقد سلطنت می‌بایست صورت می‌گرفت تا فضای شکننده سیاسی از التهاب خارج شود از این روی به پیشنهاد آمریکا یا یکی از افراد سرشناس جبهه ملی و یا امینی به عنوان نخست‌وزیری باید انتخاب می‌شد. هر چند که شاه از امینی به شدت متنفر بود و نفرت او سال‌های بعد به شکل وسواس گونه‌ای در شاه دیده می‌شد. (علم، ۱۳۹۲، جلد ۱: ۱۸۸) اما او را به جبهه ملی ترجیح داد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا زمان روی کار آمدن امینی شرایط کاملاً بر وفق مراد محمدرضاشاه بود. در این شرایط او دغدغه‌ای جز ساخت یک کشور قدرتمند و متمدن را نداشت و می‌کوشید به تنهایی بر مشکلات فایق آید و دستورات لازم را در جهت منافع کشورش صادر کند و با قدرتمند شدن کشورش مدیریتش را از مرزهای آن فراتر برده؛ فرمانروایی

جهان را به عهده بگیرد. اما با آغاز دهه چهارم دیگر با روی کار آمدن امینی و سلب اختیارات تام او قدرت مطلقه سلطنتش به خطر افتاد. شاه چندین بار به سفیر آمریکا و بعدها به کندی گفت که او تنها قدرتی است که می‌تواند اصلاحات را به ثمر برساند و در تمامی مدت روی کار آمدن امینی چندین بار به مقامات آمریکایی تأکید کرد که استعفا از پادشاهی را بر نقشی صرفاً نمادین ترجیح می‌دهد. محمدرضا شاه به کرات نشان داده است که هیچ درک روشنی از منافع ملی نداشت و یا می‌توان گفت که کل ادراک او از منافع ملی در حفظ سلطنت به معنای یک هدف یا قاعده کلی از پیش‌نویس زندگی‌اش خلاصه می‌شد. به این دلیل بود که منافع ملی گاه در تضاد با حاکمیت مطلق او قرار می‌گرفت. در سال ۱۳۴۱ اختلافات میان شاه و امینی افزایش یافته و اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران بحرانی شده بود. به دلیل این اختلافات امینی ناچار به تعویض کابینه‌اش شد؛ عزل امینی برای شاه تا به اندازه‌ای اهمیت داشت که امینی را از کار برکنار کرده و خود نقش نخست وزیری را به عهده بگیرد. (علم، ۱۳۹۲، جلد ۱: ۳۷۷)

شاه طرح خود را با آمریکا در میان گذاشت، اما آنها با این فکر به شدت مخالف بودند. آمریکایی‌ها در یادداشتی به شاه تفهیم کردند که قدرت نخست وزیر باید غیر مستقیم در اختیار شاه باشد مضاف بر اینکه اقدامات امینی مورد تأیید آمریکاست و کمک‌های آمریکا مشروط به اجرایی شدن آنهاست اما در انتها اظهار داشتند که شاه باید حداقل شش ماه امینی را تحمل کند. این پیام هر چند که برای شاه گزنده بود اما امیدوار کننده نیز بود. به این شکل امینی پس از شش ماه یعنی ۲۷ تیرماه ۱۳۴۱ پس از ۱۴ ماه نخست وزیری از سمت خود کناره‌گیری کرد و تحت نظر ساواک قرار گرفت. (افخمی، ۱۳۹۱: ۴۰۵)

تضاد سلطنت و دموکراسی

در تاریخ ۹ آبان ۱۳۳۹ دربار طی اعلامیه رسمی خبر تولد اولین فرزند ذکور محمدرضا شاه و ملکه فرح را اعلام کرد. تولد رضا پهلوی و مواجهه شاه با آینده سلطنتش حکایتی دیگر از بازسازی پیش‌نویس زندگی او در امر حاکمیت نظام شاهنشاهی دارد. پس از تولد ولیعهد شاه فرمانی جدید مبنی بر ولیعهدی رضا پهلوی را صادر کرد. این فرمان یک نظریه متناقض در اندیشه سیاسی شاه بود.

در این نقش او هیچ اشاره‌ای به مردم و شرط ولیعهدی پسرش توسط با مردم نکرد بلکه در فرمان صادر شده مردم در انتهای لیستی قرار داشتند که می‌بایست احترامات لازمه را در مورد ولیعهد به جا آورند. در این لیست ابتدا خاندان شاه بعد علمای اسلام، هیأت‌های حاکمیت، نمایندگان مجلس و... در انتها این «قاطبه مردم» هستند که مخاطب فرمان قرار می‌گیرند.

این تحلیل ضعیف و متضاد با قانون اساسی بود و عجیب تر آنکه او هیچ گاه نکوشید تضاد میان سلطنت به منزله حاکمیت را با دموکراسی حل کند اما بی مهابا و شجاعانه دم از دموکراسی می زد و کشورش را از دموکرات ترین کشورهای جهان می دانست.

در اینجا نیز با منطقی کاملاً سطحی و فاقد اصول و بینه‌ای حداقلی مواجه هستیم. در ابتدا او می گوید: «طبق قانون اساسی پادشاه از اختیارات وسیعی برخوردار است در حدی که می تواند اندیشه و برنامه‌های خود را به قوه مجریه بقبولاند»، سپس ادامه می دهد که: «اما مطابق با قانون اساسی» و در انتها می گوید: «پادشاه سلطنت می کند نه حکومت». در این سخن مشخص نیست که مرز میان قدرت حاکمیت و سلطنت چیست؟ چرا باید موازی با قدرت حاکمیت، سلطنت نیز قوه اجرائیه را مجاب به اقداماتی کند که در قوه مقننه به تصویب نرسیده است و یا چرا حاکمیت‌های تعیین شده قانونی همواره مورد خشم و دشمنی سلطنت قرار می گیرند. از دید او دموکراسی شاهنشاهی یعنی؛ «اتحاد همه اجزای تشکیل دهنده ملت ایران زیر پرچم و اتحاد تمام گروه‌ها و طبقات به منظور تلاش مشترک در راه ترقی میهن». او در تمامی مدت ۳۷ سال سلطنتش تلفیق میان پادشاهی و دموکراسی نیز سخنانی نامفهوم و پرابهام را به کار برد. سلوک شاه همواره چنین نبود که اظهارات انتقادی پیش رویش غریب بنماید. هم سودای یاد گرفتن داشت و هم می دانست که نمی داند و در حضور بزرگانی چون قزوینی و امثال او سکوت ارجح است. در جلسات در گوشه‌ای ساکت می نشست و مباحث را دنبال می کرد. حتی در آغاز سلطنتش برخی از مهمترین مشاوران و مسئولان دربار از شخصیت‌هایی سخت فرهیخته بودند که هم ادب و زبان فارسی را خوب می شناختند و هم فرهنگ غرب را، در سیاست هم دستی توانا داشتند. علاء و فروغی برجسته‌ترین نمونه‌های اینگونه اطرافیان سال‌های اول سلطنت بودند. ولی در سال ۱۳۴۱ یعنی زمانی که راهی امریکا بود و در آن جلسه از نظرات سمیعی آگاه شد، شاه هرروز دیگر کمتر و کمتر به شنیدن پند و اندرزها و یا ایرادها یا حتی نظرات ادبی کسانی چون علاء و فروغی و غنی رغبت داشت.

در واقع سفر به امریکا به آغاز تغییر مهمی در سلوک شاه و در سرنوشت کسانی که در اطراف خودش می خواست بدل شد. دیگر کسانی چون امینی و حتی علاء را که کماکان وزیر دربارش بود برنمی تابید. اندکی پس از رجعت از امریکا به توازی تغییراتی که در جامعه ایجاد می شد کم و کیف کسانی را هم که اطرافش بودند تغییر داد. به قول خودش حاکمیت و دربار نیازمند خانه تکانی اساسی بودند. (پهلوی، ۱۳۸۵: ۲۴۸)

فشارهای آن دو سه سال، از رویارویی با امینی و کندی تا شورش‌های ۱۵ خرداد و آیت ...

خمینی، به تدریج بر روحیه و حتی سلامتی شاه تاثیر گذاشت، در مصاحبه جاکسون خبرنگار آمریکایی با شاه، وی از شاه پرسید که آیا هرگز دچار افسردگی می‌شوید؟ و پرسش دوم اینکه آیا دوستی دارید یا نه؟ جواب شاه هم به اندازه سوالات، غریب و در عین حال غم‌انگیز بود. می‌گفت: «بله. گاه دچار افسردگی می‌شوم ولی نه زیاد. سپس اضافه کرد دوستی ندارم. همه‌جا کسانی هستند که از دستشان می‌خندم ولی هیچکس نیست که گمان کنم از من باهوش‌تر است و می‌توانم برای مصلحت اندیشی با او مشورت کنم». هم تعریفش از دوست و رفیق عجیب بود و هم تنهائی‌اش!

جاکسون در پایان گزارش خود به این نتیجه رسید که با هملت عصر جدیدی روبرو بوده است، انسانی که غرایز و شعور و توانایی درکش همه درست‌اند ولی از لحاظ رفتاری رغبتی به ایفای کامل نقش خود ندارد. در دوران مصدق هم یکبار دیپلماسی شاه را هملت‌وار خوانده بود. آن-وقت می‌گفت چون هملت توان تصمیم‌گیری ندارد و تردیدها و تعلل‌ها فلجش کرده است.

گزارش دیگری از یک دیپلمات انگلیسی درباره شاه در همان زمان ابعاد مهمی از شخصیت شاه را نشان می‌دهد. در آن گزارش آمده است که در ایران امروز هیچ انتصاب مهم حاکمیتی و لشکری هیچ تصمیم داخلی یا خارجی، هیچ جابجایی و ارتقاء پاداش یا جریمه مهم بدون اجازه شاه صورت نمی‌گیرد. ولی همین گزارش می‌گوید پیچیدگی‌های ملازم قدرت جدید قدرقدرتی یک نفر بر دستگاه حاکمیت را نامی‌سر کرده است. در گزارش آمده بود که شاه هر روز بیشتر و بیشتر مداحان و متملقان را در اطراف خود جمع کرده و اینان در او این باور را تقویت می‌کنند که به راستی تنها او می‌تواند مملکت را اداره کند و مصلحتش را تشخیص دهد و نیز آمده بود که گرچه شاه میهن دوست واقعی است ولی از خود راضی است و فساد-ناپذیر هم نیست. در او این گرایش است که ناگهان کنترل اعصابش را از دست بدهد. برخی او را به بزدلی هم متهم می‌کنند. گرچه اقتدارگرا است اما در عین حال می‌تواند مردد هم باشد. گاه نظراتش را بسته به آخرین حرف‌هایی که شنیده عوض می‌کند. این گزارش سفارت با این استنتاج به پایان رسید که گزارش‌ها اخیرا نشان می‌دهند که شاه سخت نامحبوب شده است. (پهلوی، ۱۳۸۵: ۳۷۹-۳۸۰) شاید هیچ چیز به اندازه چند و چون سخنرانی معروف شاه در آرامگاه کوروش تضاد و تنش را که در بافت قدرت و جامعه آن زمان پیدا شده بود به شکلی نمادین نشان نمی‌دهد. در آن سخنرانی شاه که آشکارا تحت تاثیر شرایط قرار گرفته بود و صدایی سخت لرزان داشت عبارت معروف خود را بیان کرد که «کوروش آسوده به خواب که ما بیداریم». گرچه همه ابعاد این مراسم از پیش برنامه‌ریزی شده بود، گرچه قرار بود عظمت

امپراتوری ایران باستان قدرقدرتی شاه را نشان دهد، اما درست در زمانیکه شاه سخنان بحث-انگیز خود را ادامه می‌داد، توفان شنی برپا شد. باد در چادرها و سایه بانها پیچید و صدای لرزان شاه را حتی خش‌دار کرد. دیری نپایید که طوفانی سیاسی تالی این طوفان شن نابهنگام شد.

نخست وزیران مورد تأیید شاه

پس از امینی، نخست وزیری به اسدا.. علم انتقال یافت. علم وفادارترین خدمتگزار شاه بود که اوامر شاه را اجرایی می‌کرد او که موقتاً به نخست وزیری منصوب شده بود، شاه را دیکتاتوری خیر می‌دانست: «...ما در ایران خوشحالیم که اعلی حضرت دیکتاتوری خیرخواه هستند و کاملاً خود را وقف سعادت مردم کرده‌اند» و در ادامه به نقل از شاه می‌گوید: «... آدمی که متکی به آراء مردم نباشد آزاد است که مستقیماً به صلاح مملکت اقدام کند...» (علم، ۱۳۹۲: ۶۹)

پس از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شاه به فکر پاکسازی کابینه و حاکمیت افتاد. او با عزل اسدا.. علم، حسینعلی منصور را روی کار آورد و امیر انتظام و شریف امامی که هر دو در جریان قیام ۱۵ خرداد در کنار علم بودند را از کار برکنار کرد و پاکروان را از ریاست ساواک به این دلیل که از تشخیص به موقع قیام ناتوان بود، عزل کرد.

او حزب «ایران نوین» را به کمک حسینعلی منصور و هویدا تأسیس کرد. (پزشکزاد، ۱۳۴۲: ۱۵۶) اعضای تشکیل دهنده این حزب عملاً بعد از مدتی سطوح میانی و پائین دیوانسالاری را قبضه کردند، با این ویژگی که در تمامی مدت که در قدرت بودند، عملاً قدرت سیاسی در دست شاه بود و حتی قدرت عزل و نصب وکیل و وزیر از ابتدای ورود این نیروی جدید به دیوان-سالاری تا پایان سلطنت شاه در سال ۵۷ به دست شاه انجام می‌گرفت. تغییر روحیه و منش شاه از زمانی که افزایش قیمت نفت به انفجار رسید، به استقلال رأی او بیش از پیش کمک کرد اما متأسفانه به دلیل فقدان منطق و قدرت استدلال بالغانه او در جهت افزایش قدرت سلطنت به نتایجی می‌رسید که سخت از هویت والدانه او که همان خودکامی رضاشاهی بود، نشات می‌گرفت. پس از عزل اسدا.. علم، حسینعلی منصور به نخست وزیری منصوب شد که عمری کوتاه داشت و با ترور توسط مخالفین نظام به حیاتش خاتمه داده شد. بلافاصله با مرگ منصور، شخص شماره دو حزب ایران نوین یعنی امیر عباس هویدا به نخست وزیری منصوب شد. او اولین و آخرین نخست وزیر محمدرضاشاه بود که به مدت ۱۳ سال در سمت نخست وزیری ماندگار شد. از خصوصیات اخلاقی او می‌توان گفت که شخصیتی تیزهوش و جاه طلب داشت که فاقد عزت نفس بود اما به خوبی می‌دانست که چگونه اربابش را خشنود سازد و به او همان چیزهای را بگوید که او خود می‌خواسته بشنود، اینگونه بود که او بیشترین صدمه را به شاه وارد کرد تا

هر چه بیشتر از بخش بالغه خود دور تر افتد.

انقلاب در سال ۱۳۵۷ به وقوع پیوست...

نتیجه‌گیری

پیش‌نویس شخصیت محمدرضاشاه باوری نشأت گرفته از شیوه سلطنت یا ایده سیاسی ۲۵۰۰ ساله ایران‌شهری است که به صراحت در مقاطع مختلف زندگی در خلال خاطراتش اعلام و در زیست سیاسی و اجتماعیش به نمایش گذاشته شده‌است. پیش‌نویس زندگی او به اندازه کل زندگی او طول کشید و مورد بازبینی و تغییر و تعادل توسط بالغ قرار نگرفت.

در پیش‌نویس، مسیر زندگی او چنین تعریف می‌شود: پادشاهی مقتدر و مسئول که دست تقدیر او را به سرپرستی یک کشور باستانی و دارای تمدن که مورد ستایش اوست گماشته است و باید در بهبود وضع مردم آن کشور و مخصوصاً طبقه معمولی کوشش کند. در این راه ایمان به خداوند او را در انجام این وظیفه مقدس یاری خواهد رساند. از آنجا که مسئولیت بزرگی بر دوش اوست او حاکم مطلق باید باشد، همه چیز را بهتر از همه باید بداند، دیگران قادر نیستند بدون کمک او از پس کارهایشان بر بیایند. سخت کار می‌کند و کم لذت می‌برد، اگر نتواند در این موقعیت قرار بگیرد، احساس گناه، ترس، اضطراب و افسردگی به سرعت به سراغش خواهد آمد. بازدارنده‌ها یا وجه اسنادی او چنین تفسیر می‌شود: همیشه حق با اوست، مراقب همه باش، ضعف نشان نده؛ مولفه‌های بدنی او چنین بروز می‌کند: پر انرژی، شانه‌ها روبه بالا، سینه ستبر، اغلب خشک گرفته و عصبی...

از اقدامات اولیه او عزل و نصب‌های دربار بود. هر گاه جریان‌های سیاسی با پیش‌نویس او مغایرت داشت. ترس، دلهره، ناامیدی، افسردگی در چهره او کاملاً نمایان می‌شد، در گزارش‌های او به جای مانده از چهره‌ی این پادشاه، خمودگی و تزلزل و یأس مشاهده می‌شود. اغلب افسرده و ناامید بود. او برای رهایی از این احوالات ناخوشایند به شکل جدی و غیرعلنی با قدرت‌های موازی سلطنتش می‌جنگید. برای پیروزی از آنها حتی به قدرت‌های بیگانه نیز که هیچگاه اعتماد به آنها نداشت دست دوستی می‌داد و آنگاه که قدرتش تثبیت می‌شد به مصاف قدرت‌های خارجی نیز می‌رفت. هدف او نجات کشورش بود و پیشرفت و ترقی آن، اما اینها همه باید در ید قدرت او تحقق می‌یافت. کودکی که پیش‌نویس را بدون قدرت تجرید و تعمیم مسیر زندگی خود قرار داده بود. والدی که او را وادار به الگو برداری‌های بی‌تعقل می‌کرد. هر دو در او بیش از بالغ فعال بودند. عملکرد او یعنی حذف قدرت موازی سلطنتش به-بهایی ویرانی کشورش تمام می‌شد. اما مگر نه اینکه کشور باید در ید قدرت او پیشرفت کند؟

منابع فارسی

کتاب

- آبراهامیان، یرواند(۱۳۹۱)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه، محمد ابراهیم فتاحی (چاپ هفتم)، تهران، نشر نی
- اسفندیاری بختیاری، ثریا(۱۳۹۳)، خاطرات ثریا پهلوی (چاپ دوم)، تهران، نشر طاهریان
- ابن خلدون، عبدالرحمن(۱۳۴۷)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه، محمد پروین گنابادی، تهران، نشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- افخمی، غلامرضا(۱۳۹۱)، زندگی و زمانه شاه، نشر بی نام
- اسرار کودتا(۱۳۷۹)، اسرار محرمانه CIA درباره عملیات سرنگونی دکتر مصدق (چاپ اول)، ۱۳۷۹، ترجمه: دکتر حمید احمدی، تهران نشر نی
- پهلوی، محمد رضاشاه(۱۳۸۵)، پاسخ به تاریخ (چاپ دهم)، ترجمه، حسین ابوترابیان
- پهلوی، محمدرضا(۱۳۴۷)، مأموریت برای وطنم، تهران، (چاپ اول) نشر بنگاه، ترجمه و نشر کتاب
- پزشکیزاد، ایرج(۲۰۰۸م)، مروری در واقعیت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲(چاپ اول)، شرکت کتاب، لس آنجلس
- جونز ون و استوارت یان(۱۳۹۶)، تحلیل رفتار متقابل (چاپ بیست و هفتم)، ترجمه بهمن دادگستر، تهران، دایره
- دولت آبادی، یحیی(۱۳۶۲)، حیات یحیی، تهران، انتشارات عطار و فرودسی
- راوندی، مرتضی(۱۳۵۷)، تفسیر قانون اساسی ایران، تهران، امیرکبیر
- زاهدی، اردشیر(۱۳۹۴)، خاطرات اردشیر زاهدی، دو جلد، تهران، نشر کتابسرا
- زونیس، ماروین (بی تا)، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر(۱۳۷۰)، تهران، نشر طرح نو
- ژان پیر دیگر، برنارهورکاد و ریشار یان(۱۳۷۷)، ایران در قرن بیستم (بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یک صد سال اخیر)، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، تهران، نشر البرز
- علم، اسدا... (۱۳۹۲)، یادداشت‌های علم، ۷ جلد، تهران، نشر کتاب سرا
- فراهانی، حسن(۱۳۸۴)، روانشناسی شخصیت شاه، در مجموعه مقالات همایش بررسی عامل فروپاشی سلطنت پهلوی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران
- کاتوزیان، محمد علی همایون(۱۳۸۰)، تضاد دولت و ملت نظریه تاریخ و سیاست در ایران،

ترجمه، علیرضا طیب، تهران، نشر نی

-..... (۱۳۹۳)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی (چاپ بیستم)، ترجمه،

محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز

- موقن، یدالله (۱۳۸۲)، زبان، فرهنگ و اندیشه، (مجموعه مقالات)، تهران، نشر هرمس

- مکی، حسین (۱۳۶۳)، تاریخ بیست ساله ایران، چاپ اول، تهران، نشر ناشر

- مهدوی، هوشنگ عبدالرضا (۱۳۷۱)، گفتگوی من با شاه؛ خاطرات امیر اسدالله علم، چاپ سوم،

تهران، نشر طرح نو

- میلانی، عباس (۱۳۹۱)، نگاهی به شاه، چاپ اول، تورنتو، نشر پرشین سیرکل

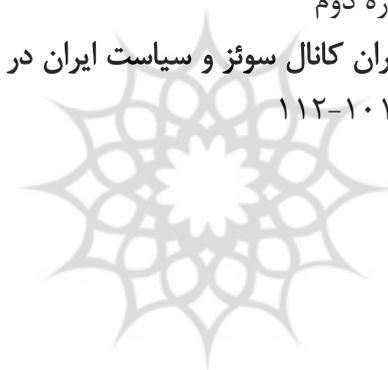
مقالات

- طاهری، سیدمهدی (۱۳۸۹)، روانشناسی سیاسی شخصیت محمد رضا پهلوی، جستارهای

سیاسی معاصر، سال اول، شماره دوم

- قاسمی، عباس (۱۳۸۴)، بحران کانال سوئز و سیاست ایران در قبال آن، فصلنامه تاریخ

معاصر ایران، پیاپی ۳۶، صص ۱۰۱-۱۱۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی